دوفصلنامه علمی ـ تخصصی گفتمان وحی
سال سیزدهم/ شماره ۲۱/ بهار و تابستان ۱۴۰۱

Bi-quarterly Journal Specialized Guftman-e Wahy
twelfth, Year 13 , No 21, Spring & Summer 2022

بررسی و تحلیل عقلی صفات پیامبران

□ محمد جان قربانی *

چکیده

نوشتار حاضر با نام «بررسی و تحلیل عقلی صفات پیامبران از منظر قرآن و عهدین» به بررسي تطبيقي ديدگاه قرآن و عهدين درباره‌ي اوصاف پیامبران می‌پردازد.

انبياء و پیامبران الهی از ديدگاه قرآن کريم از تولد تا پايان عمر در تمام امور مربوط به وحي و امور عادي زندگي فردي و اجتماعي و اعتقادات از هرگونه گناه و خطا و سهو و اشتباه معصوم و مصون، واز همه نقايص و عيوب مبرا هستند. بر خلاف کتاب عهدين که نه تنها عصمت و پيراستگی از گناه را از پیامبران نفی می کنند بلکه افعال زشتی را هم به آنان نسبت می دهند.

واژگان کلیدی: صفات پیامبران، قرآن، عهدین

* . دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه

مقدمه

یکی از مواردی که بین قرآن و کتاب مقدس(عهدین) فرق میگذارد معرفی انبیای الهی و بیان سرگذشت آنهاست.

از نظر اسلام پیامبران در مقام دریافت و ابلاغ وحی و عمل به دستورات دین معصومند و عصیان و گناه و حتی فراموشی در آنها راه ندارد. علاوه بر اینکه به خاطر داشتن صفات برتر اخلاقی و انسانی و به خاطر نهایت بندگیشان خدا آنان را به مقام پیامبری منصوب کرده و از گنجینه دانش خود بهرمند نموده است.از اینرو پیامبران همواره برترین و کاملترین انسان عصر خود و به عنوان الگوی کاملی برای امت خود و حتی آیندگان بوده اند.

برای ما که در فرهنگ اسلامی رشد یافته ایم قداست پیامبران اصل مسلم است و از شنیدن هر گونه زشتی که به آنان نسبت داده شود شگفت زده و ناراحت می شویم.اما از دیدگاه کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان، پیامبران فقط در دریافت وحی معصومند و در عمل امکان صدور هر گناهی حتی کفر از آنها وجود دارد.

اگر در کتاب مقدس که شامل تورات و اناجیل و کتابهای مورد اعتماد مسیحیان و یهودیان است فقط عصمت را از پیامبران نفی کرده بودند خود مایه تاسف بود چه رسد به اینکه افعال و صفات زشتی را به آنان نسبت دهند که برای افراد عادی زشت و خجالت آور است.در حقیقت تحریف کنندگان تورات و انجیل برخی پیامبران را در حد افراد هرزه و شهوتران جامعه تصویر کرده اند شاید هدف آنها کاستن از زشتی کارهای خود بوده است.

در این مقاله پیرامون صفات پیامبران از منظر قرآن وعهدین می پردازیم تا خوانندگان عزیز بدانند که قرآن کریم چه جایگاهی برای پیامبران قایل است و سپس مقایسه کنند با کتاب عهدین.

مفهوم شناسی واژگان بحث

الف: قرآن

قرآن، در اصل، مصدر به معنای خواندن است، چنانکه راغب اصفهانی می گوید: قرآن در اصل مصدر به معنای خواندن است، و به گونه اختصاص، نام کتاب آسمانی است که بر پیامبر اسلام (ص)

نازل گردیده و بدان جهت قرآن گفته شده است که نتایج و ثمرات تمامی کتب آسمانی را جامع است. (المفردات في غريب القرآن، ص: ٦٦٩)

برخی گفته اند: قرآن اسم عَلَمِ غیر مشتق و مختص به کلام خدا است و همزه آن از حروف اصلی نیست. (الاتقان، ج ۱، ص ۱۱۲.)

و برخی آن را مشتق از قرن الشّیء بالشّیء پیوند زدن و افزودن چیزی بر چیزی دانسته اند، زیرا سوره ها و آیات و حروف آن بر هم افزوده شده و مقارنت دارند.(الاتقان، ج ۱، ص ۱۱۲.)

جمعی دیگر آن را وصف و از مادّه قرء به معنای جمع دانسته اند. (التبیان، ج ۱، ص ۱۸؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۱۳. أنوار العرفان في تفسير القرآن، ج۹، ص: ۲.) چون ثمره تمام کتب آسمانی در قرآن جمع است بلکه ثمره جمیع علوم در آن گنجانده شده است چنانکه در آیه ۱۱۱ سوره یوسف می‌فرماید: وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ ؛ یعنی قرآن بیان و تمییز هر چیزی است از آنچه که مردم در دینشان که اساس سعادت دنیا و آخرتشان است بدان نیازمندند.

ابن فارس می گوید: قاف، را و حرف معتل واو، اصل صحیحی است که بر جمع و اجتماع دلالت می کند و از همین ریشه است قریه (روستا) به این جهت که مردم در آن گرد آیند... (معجم مقاییس اللغة ، ج ٥ ، ص ۷۸ -۷۹) و قرآن را از آن جهت قرآن می گویند که قصص و امر ونهی و وعد و وعید را در خود گرد آورده است.(نهایه فی غریب الحدیث و الاثر ، ج ، ٤ ، ص ۳۰.)

اما در اصطلاح، قرآن وحی نامه اعجازآمیز الهی است که به زبان عربی، به عین الفاظ به وسیله فرشته امین وحی جبرئیل از جانب خداوند و از لوح محفوظ، بر قلب و زبان پیامبر اسلام(ص) هم اجمالا يك بار و هم تفصیلا در مدّت بیست و سه سال نازل شده و حضرت آن را بر گروهی از اصحاب خود خوانده و کاتبان وحی از میان اصحاب آن را با نظارت مستقیم و مستمرّ حضرت نوشته اند و حافظان بسیار هم از میان اصحاب آن را حفظ و به تواتر نقل کرده اند.

قرآن در عصر پیامبر(ص) مکتوب، ولی مدوّن نبوده و بعدها از سوره فاتحه تا ناس در ۱۱٤ سوره مدوّن گردیده و متن آن مقدّس، متواتر و قطعی الصّدور است. (دانشنامه قرآن، خرّمشاهی، ج ۲، ص ۱٦۳۰.)

ب: کتاب عهد ین

واژه عهد در لغت به معانی زیرآمده است: وفاداری، تضمین و پشتوانه، آرامش خاطر، وصیت، پیمان، سوگند؛ عَلَيَّ عَهْدُ اللّهِ لَأَفْعَلَنَّ كَذا سوگند به خدا که فلان کار را انجام دهم فرمان و دستور، جای مورد اتّفاق، هنگام؛ مُنْذُ عَهْدٍ بَعِيدٍ از زمانهای دور.(التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج۸، ص: ۲٤٥.)

راغب در اقرب الموارد گوید: عهد فلان ... الشیء یعنی آنرا پی در پی نگهداری و مراعات کرد و بقولی اصل آن نگهداری و مراعات است سپس در پیمان که مراعات آن لازم است بکار رفته.

واژه عهدین تثنیه عهد است که به دو کتاب مقدس عهد عتیق وعهد جدید اطلاق می شود.

عهد عتیق یا عهد قدیم کتاب مقدس یهودیان است که مسیحیان نیز آن را پذیرفته و به عنوان بخش اول از دو بخش کتاب مقدس قرار داده‌اند. عهد عتیق نامی است که مسیحیان در مقابل عهد جدید به این کتاب داده اند.

عهد عتیق به زبان عبری واندکی ازآن به زبان کلدانی نوشته شده است این دوزبان مانند عربی از زبان های سامی هستند. عهد عتیق شامل ۳۹ کتاب است.

عَهدِ جَدید که به زبان یونانی نگارش یافته اصطلاحی است که مسیحیان برای اشاره به بخشی از کتاب مقدس که به زندگی عیسی و پیروانش می پردازد به کار می برند. مسلمانان معمولاً به این کتاب انجیل می گویند.

اِنجیل، عربی شده واژه یونانی euangelion به معنای خبر خوش یا مژده به فرا رسیدن ملکوت آسمانی یا پیمان تازه است.(آشنایی با ادیان بزرگ ، ص : ۱۲۸) اکثر قریب به اتفاق مسیحیان انجیل را به عنوان کتاب دینی خود و کلام خداوند قبول دارند و مطالعه می‌کنند. عهد جدید متشکل از ۲۷ کتاب است.

ج: اوصاف

اوصاف جمع وصف به معنای بیان کردن، شرح حال و چگونگی چیزی را گفتن. (فرهنگ فارسی معین تحت کلمه وصف.) ستودن، صفت کردن.(اقرب الموارد. سعيد الخوري الشرتوني اللبناني.)

راغب مي‌گويد: وصف ذكر چيزى است با زيور و نعمت آن، صفت حالتى است كه شىء بر آن قرار

گرفته از زیور و نعمت ... وصف گاهی حق و گاهی باطل است. (المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی.)

در قرآن کریم نیز واژه وصف به معانی ذکر شده آمده است: «وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ.» (سوره انبیاء آیه ۱۸.) وای بر شما از آنچه تعریف مي كنيد.

كفّار مي‌گفتند: دنیا بی‌هدف آفریده شده و آفرینش آن بازیچه است آیه در ردّ آن سخن مي‌گويد. «وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنى.» (سوره نحل آیه ٦٢.) زبانشان بدروغ تعریف میکند که پاداش نيك برای آنهاست.

«وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَناتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يَصِفُونَ.» (سوره انعام آیه ۱۰۰.) آنها در وصف خدا میگفتند:

خدا دارای پسران و دختران است و این توصیف دروغی بود خدا از آنچه توصیف میکنند منزّه و بالا است.

صفات پیامبران از منظر قرآن کریم

پیامبران الهی بهترین و کاملترین انسان ها هستند که دارای صفات و ویژگی های اخلاقی و عقلی مانند شجاعت، سیاست، تدبیر، استقامت، بصیرت و هوشمندی و عصمت را دارا هستند، طوری که ویژگی های اخلاقی هیچ کس با آنها قابل مقایسه نیست، همانطوری که محقق طوسی در تجرید اعتقاد در مقام بیان وجوب اتصاف نبی به تمام اوصاف انسانی چنین می گوید: باید در جایگاه کمال عقل، و تیز هوشی باشند، زیرکی، قدرت و رای و عدم سهو باشند و نیز هر آنچه که تنفر (اجتماعی) را به دنبال دارد مانند پستی و فرومایگی پدران و بی عفتی مادران، تند اخلاقی.

محقق لاهیجی علاوه بر وجوب اتصاف به صفات مذکوره، چنین می افزاید: پیامبر باید متصف به تمام صفات کمالیه و اخلاق پسندیده و شمایل زیبا باشد. هم چنان که واجب است پیامبر از تمام صفات پست و عیوب و امراض نفرت بار پاک باشد. (گوهر مراد: ص ۳۰۱)

از نظر قرآن کریم پیامبران در مقام دریافت و ابلاغ وحی و عمل به دستورات دین نیز معصومند و عصیان و گناه و حتی فراموشی در آنها راه ندارد. علاوه بر اینکه به خاطر داشتن صفات برتر اخلاقی و

انسانی و به خاطر نهایت بندگیشان خدا آنان را به مقام پیامبری منصوب کرده و از گنجینه دانش خود بهرمند نموده است. از اینرو پیامبران همواره برترین و کاملترین انسان عصر خود و به عنوان الگوی کاملی برای امت خود و حتی آیندگان بوده اند. (سوره احزاب آیه۲۱ و سوره ممتحنه آیات ٤و٦ .)

در این جا اوصافی را که قرآن کریم در باره انبیاء بیان کرده است به صورت خلاصه عرضه می‌کنیم و سپس اوصاف پیامبران را از دیدگاه عهدین بررسی خواهیم کرد.

۱. حسن خلق و محبت و عطوفت انبیاء

انبیا، انسان های لطیف و با عاطفه و دارای سعه ی صدر خاصی بودند. هیچ گاه با خشونت و تندی مردم را به هدایت دعوت نمی کردند و بر این باور بودند که ایمان باید با ابزار اراده و اختیار با قلب مؤمنان گره بخورد. از هیچ نوع خشونتی، نه ظاهری و نه باطنی و قلبی، برای تحقق اهداف بهره نمی گرفتند، البته در جنگ ها که دشمنان می‌خواستند مسلمین را سرکوب کنند، طبعاً خشونت را در چارچوب دستورهای انسان گرایانه الهی به کار می‌گرفتند.

خداوند در قرآن، نهایت نرمش و مهربانی پیامبر اسلام(ص) را که نشانه ی رحمت الهی است چنین بیان می کند: «فَبِمَـا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ.» (سوره حج: ٦.) از ناحیه رحمت الهی در برابر مردم نرم شدی و اگر خشن و سنگ دل بودی، هر آینه آنها از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

مورخان ـ مسلمان و غیر مسلمان ـ اتفاق نظر دارند که این ویژگی، عامل مهمی در سرعت بخشیدن به رشد اسلام بود، با این که پیامبر اسلام بیش تر از سایر انبیا مورد آزار و ستم و توهین و سرزنش مشرکان قرار می گرفت، ولی هیچ گاه در صدد نفرین آنها بر نیامد و همیشه از خداوند متعال برای آنان طلب غفران و رحمت می نمود.

هم چنین پیامبر اسلام(ص) را دارای صفات بزرگ اخلاقی دانسته و فرموده است: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُق عَظِيم.» (سوره نجم: ۳۹-٤۲.) به درستی که تو بر صفات بزرگ اخلاقی هستی.

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَاعَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.» (سوره انشقاق: ٦.) همانا فرستاده ای از خودتان به سوی شما آمد که رنج ها و سختی های شما بر او سنگین،

و بر هدایت شما حریص، و نسبت به مؤمنان مهربان است.

۲. گفتار صادق

پیامبران انسان های صادقی بودند، گفتارشان مطابق با واقع بود و به وعده ها و پیمان های خود پای بند بودند. خداوند در قرآن حضرت ابراهیم(ع) را صدیق و راست گو می خواند: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَّبِيّاً.» (سوره فاطر: ۱۸.) و یاد بیاور در این کتاب ابراهیم را که به تحقیق او بسیار راست گو و پیامبر الهی است.

هم چنین حضرت اسماعیل(علیه السلام) را پای بند به وعده ها معرفی می کند: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيّاً.» (سوره بقره: ۱۵٦.) و یاد بیاور در کتاب، اسماعیل را که به تحقیق او در وعده هایش صادق، و رسول و پیامبر است.

۳. تفاهم در زبان و فرهنگ

هر قومی دارای زبان مخصوص به خود هستند و از مفاهیم و لغات و مسائلی مخصوصی برخوردارمی باشند و همچنین دارای آداب و رسوم ویژه ای می باشند و هر پیامبری که برای هر قومی مبعوث می شود باید به زبان همان قوم سخن بگوید و به زبان آن ها و سنن وآداب و رسوم آنها آشنا باشد و آن ها هم به سخن و سوابق آن پیامبر آگاه باشند همانطوری که خداوند می فرماید: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ.» (سوره ابراهیم : ١٤ ، آیه : ٤)

«ما هیچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد.»

آیت الله جوادی آملی در رابطه با همزبانی و تفاهم فرهنگی پیامبر با مردم چنین می گوید: وجود همزبانی بین پیامبر و امت لازمه درمان دردهای فرهنگی جامعه است، زیرا پیامبران نسبت به مردم سمت طبیب فرهنگی دارند. منظور از زبان در این جا تنها لهجه نیست، یا تنها لغت نیست بلکه فرهنگ مردم نیز مراد است. پیامبر باید نقاط ضعف و قدرت امت را بداند و سوابق او نیز باید نزد مردم روشن باشد، انسانی ناشناس نمی‌تواند، پیامبر امتی ناشناخته باشد، زیرا مردم در برابر نا آشنا تمکین نمی‌کنند، اما کسی که در بین مردم بوده، می‌تواند بگوید: «فَقَدْ لَبِثْتُ فيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ.» (سوره یونس : ۱۰ ، آیه: ١٦) چه اینکه مدّت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم (و

هرگز آیه‌ای نیاوردم) آیا نمی‌فهمید؟!. شما درست بیندیشید و تعقل کنید، تا به صحت دعوت و صدق دعوی من پی ببرید. (تفسیر موضوعی قرآن کریم: ج٦ ، ص ٥١)

۴. موفقیت در امتحان های الهی

برخی گمان می کنند که امتحان خداوند شامل عده ای از انسان ها می شود و یا، لااقل، انبیا و اولیای الهی را در برنمی گیرد؛ در حالی که عالم، دار امتحان و ابتلاست. همه ی انسان ها، روز و شب، در تمام حرکات و سکنات، خواب و بیداری، سفر و حضر، فقر و غنا، سلامتی و مرض و مانند این ها مشمول امتحان الهی اند.

قرآن از امتحان های طاقت فرسای حضرت ابراهیم(ع) خبر می دهد:

«وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَات فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.» (سوره بقره: ١٢٤.) و هنگامی که خداوند ابراهیم را به کلمات و ابزار گوناگونی آزمایش کرد، پس او از آنها موفق بیرون آمد، خداوند فرمود: من تو را برای مردم امام قرار می دهم. ابراهیم عرض کرد: از فرزندان من (نیز به این مقام می‌رسند؟) خداوند فرمود: پیمان من به ستمگران نمی رسد.

۵. امانت داری

پیامبران در امور شخصی و اجتماعی، الهی و مردمی، و مادی و معنوی، انسان های امانت داری بوده اند؛ آنان اسرار و آیات الهی را حفظ، و کامل به مردم منتقل می کردند. پیامبر اسلام(ص) نیز به علت امانت داری، به محمد امین شهرت یافت. خداوند سبحان این وصف را در سوره ی شعرا آیه ی ۱۰۷ به حضرت نوح، در آیه ۱۲۵ به حضرت هود، در آیه ١٤٣ به حضرت صالح، در آیه ١٦٢ به حضرت لوط، درآیه ۱۷۸ به حضرت شعیب و در سورهی دخان آیه ۱۸ به حضرت موسی(ع) نسبت می دهد؛ و به تعبیر قرآن، همه انبیا عبارت إنّی لَکُمْ رَسُولٌ اَمینٌ.» (سوره شعراء آیه ۱۰۷.) را برای قوم خود بیان می‌کردند.

۶. احسان و نیکوکاری

پیامبران به دوست و دشمن احسان می نمودند و عالی ترین مظهر گذشت و عفو و شکیبایی در برابر آزار دشمنان بودند. خداوند سبحان در قرآن، در بیان وصف محسنین برای انبیا می فرماید:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنَا وَنُوحاً هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.» (سوره انعام آیه ۸٤ .)

و بخشیدیم به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را و هر کدام را هدایت کردیم و نوح را قبل (از آنها) هدایت نمودیم و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم.

۷. مقام خشیت الهی و نفی هر گونه خشیت از غیر خداوند

مهم ترین انگیزه ی انبیا تحقق اهداف الهی است؛ به همین جهت، هیچ گاه از غیر خدا هراس و دلهره و اضطرابی نداشتند و فقط خشیت الهی را در دل می پروراندند. چنان که در قرآن آمده است:

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلاَ يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً.» (سوره احزاب آیه ۳۹.) کسانی که رسالت های الهی را تبلیغ می کنند و از خدا می ترسند و از هیچ کس، جز خداوند خشیتی ندارند و خداوند در حساب رسی کفایت می کند.

۸. اخلاص

اخلاص، عالی‌ترین مقام انسان‌های موحد است و به معنای خالص ساختن جان از آلودگی‌های شرك‌آمیز و هوا و هوس و نفی هرگونه انگیزه‌ی غیر الهی است؛ یعنی دل به گونه‌ای باشد که تنها خدا در آن حضور یابد و جای غیر خدا نباشد. خداوند سبحان در آیات گوناگونی اخلاص را وصف انبیا معرفی نموده است:

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيّاً.» (سوره مریم آیه ۵۱.) یاد کن در کتابْ موسی را که مخلص و رسول و نبی است.

قرآن از زبان شیطان نقل می کند که هر دلی که ذره ای ناخالصی در آن باشد، قرقگاه و حریم شیطان است و او می تواند آن را اغوا نماید، مگر بندگان مخلص خدا، که شیطان به آنها راهی ندارد؛ «إِلاَّ

عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْـمُخْلَصِينَ.» (سوره حجر آیه ٤٠.) هم چنین درباره ی پیامبر اکرم(ص) آمده است: «وَمَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى رَبِّ الْعَالَمينَ.» (سوره شعرا آیه ۱۸۰.) من هیچ اجر و پاداشی بر این دعوت از شما مطالبه نمی کنم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.

رسالت وهدایت پیامبران یک آئین جهانی و همگانی بود نه جنبه خصوصی داشت نه جنبه قومی و منطقه ای داشت لذا پیامبران در رسالت خود چنین می گویند: «يا قَوْمِ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى الَّذي فَطَرَني أَ فَلا تَعْقِلُونَ.» (سوره هود : ۱۱ ، آیه : ۵۱) ای قوم من، بر [رساندن] آن [دعوت] پاداشی از شما نمی‌خواهم. پاداش من جز بر [عهده] کسی که مرا آفریده است، نیست. آیا خرد نمی‌ورزید؟.

پیامبران نه طالب مقام بودند و نه طالب مادیات آنچه که پیامبران طالب آن بودند خدمت برای خدا و رضایت او بود در هیچ جای از تاریخ دیده نشده است حرکت و کاری پیامبران به خاطر میل و خواسته دیگران باشد نه خدا.

آیت الله جوادی آملی در رابطه با اخلاص پیامبران چنین می گوید: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و دیگر انبیا(ع) بعضی به صراحت و برخی به اشاره فرمودند که ما رایگان خدمت می کنیم. مومن آل یاسین به مردم می‌گوید: «اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ.» (سوره یس:٣٦ ، آیه:٢١) از کسانی پیروی کنید که هم هدایت یافته اند و هم رایگان خدمت می کنند، پیامبران در برابر تبلیغ و خدمتشان نه مزد مادی و نه جاه طلب بودند؛ ممکن است کسی مزد مادی نخواهد، ولی مقام و ریاست بخواهد اما انبیا از هرگونه مزد طلبی مصون بودند.(تفسیر موضوعی قرآن: ج٦، ص١١٥) به عنوان نمونه به جلوه هایی از اخلاص حضرت یوسف (ع) می‌پردازیم:

جلوه های از اخلاص حضرت یوسف

یکی از مقامات عالیه ای که یوسف (ع) به آن دست یافت، مخلص بودن اوست،آقای جوادی آملی چنین می‌گوید: برجسته ترین مقامی که قرآن کریم برای یوسف (ع) اثبات می‌کند مخلص بودن اوست چون یوسف (ع) صحیفهٔ دل او را خلوص و محبت خدا پر کرده و در حرم قلب او غیر خدا راه نداشته و مجالی برای اندیشه بد و شیطنت در دل او نبود. (. «تفسیرمو ضو عی قرآن الکریم» ، ج ۷

،ص:٦٤.)

آنچه در تمام مراحل زندگی او(از قعر چاه تا زمانی که به حکومت رسید) همراه بود و لحظه ای از او جدا نشد اخلاص یوسف ع بود،که به جلوهای از آن اشاره می‌کنیم:

الف. توسل به خدا

وقتی که برادران یوسف اورا در چاه انداختند متوسل به احدی جز خدا نشد؛ درون چاه بود، جبرئیل نازل شد و گفت: آیا می‌خواهی از چاه بیرون آیی؟ یوسف ع پاسخ داد با خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است که اگر بخواهد مرا نجات خواهد داد (مجمع البیان»، ج ٥ ، ص ٣٧٣)

ب. جلو گیری ازگناه

وقتی همسر عزیز او را به آغوش خود فراخواند؛ «قَالَتْ هَيْتَ لَكَ.» (سوره یوسف : ١٢ ، آیه٢٣) گفت: بیا به سوی آنچه برای تو محیاست! یوسف با گفتن «مَعَاذَ اللّهِ» (هما ن) جواب آن زن را داد. در تفسیر این آیه، آقای جوادی آملی چنین می‌گوید: این انسان کامل که در بحبوبهٔ آزمون الهی است و پیشنهاد سهل الوصول اطفای نایرهٔ غریزه را دریافت می‌کند چون غرق در توحید است، نمی گوید من به خدا پناه می‌برم بلکه می‌گوید مَعَاذَ اللّهِ (همان) اول خدا را می‌بیند بعد می‌گوید: «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ.» (همان) پناه می‌برم به خدا! او [عزیز مصر] صاحب نعمت من است مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!) مسلّماً ظالمان رستگار نمی‌شوند!.این تعبیر بلند منزلت او را نشان می‌دهد. («تفسیرموضوعی قرآن الکریم » ،ج٧ ، ص٥١.)

ج.احسان ونیکی کردن

وقتی که یوسف ع را به زندان انداختند او به امر رتق و فتق زندانیان می‌پرداخت؛ همان طور که بعضی مفسران نقل کرده اند. («مجمع البیان»، ج ٥ ، ص:٤٠١.) رسم یوسف در زندان آن بود که اگر جای کسی تنگ بود توسعه می‌داد و اگر نیازمند می‌شدند رفع نیازشان می‌کرد و اگر بیمارمی شدند پرستاریشان می‌کرد و از آن جایی که او تمام این کارها را برای خدا می‌کرد کوچکترین انتظار و توقعی از آنان نداشت.

د.احساس مسؤلیت

در وقتی که آگاه می‌شود خشک سالی و قحطی در پیش است و جان انسان‌ها در خطر است درخواست امور اقتصادی را می‌کند «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ.» (سوره یوسف(۱۲)، آیه :۵۵.) (یوسف) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین(مصر) قرار ده، که نگه دارنده آگاهم.

و باید دانست که او به منظور نجات مردم از فشار دوران قحطسالی به این کار اقدام نمود و حتّی هرگز یک کلمه هم تملق نگفت .

او اخلاص داشت و افرادی که اخلاص دارند در همه حال خدا را می‌بینند و کارهایشان هم بوی خدا می‌دهد(وفرقی نمی کند که گوشه زندان باشند و یا روی تخت پادشاهی) خدمتشان را از مردم دریغ نمی کنند.

خدا روی عمل یوسف (ع) صحه گذاشته است: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ.» (همان ، آیه : ۲٤.) چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

علامة طباطبایی (ره) می‌گوید: (« المیزان »، ج ۱۱، ص: ۱۳۲) بندگان مخلص آنهایی هستند که خداوند خالصِ برای خود، قرارشان داده به طوری که دیگر غیراز خدا، هیچ چیز در آن‌ها سهم ندارد و در نتیجه غیر از خدا را اطاعت نمی کنند.(خواه تسویل شیطان باشد و یا تزیین نفس و با هرانگیزۀ دیگری غیر از خدا) و اینکه فرمود: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ.» (سوره سوره یوسف :۱۲ ، آیه :۲٤) در مقام تعلیل جملة «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء.» (همان)... است، و معنایش چنین می‌شود: به خاطر اینکه او از بندگان مخلص ما بود، و ما با بندگان مخلص چنین معامله می‌کنیم.

۹.بشارت و انذار

بشارت و انذار از صفات برجسته و ممتاز پیامبران الهی است، آن ها هم انسان ها را به فضیلت دعوت وترغیب می کنند و هم چنین انسان ها را از رذیلت ها دور می کنند: «وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلينَ إِلاَّ مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون.» (سوره انعام: ۷،آیه ٤۸) و ما رسولان را جز مژده‌آور و بیم دهنده نمی‌فرستیم. پس هر کس که ایمان آورد و درستکاری کرد، نه بیمی بر آنان

است و نه آنان اندوهگین می شوند . خداوند تعالی به پیامبران رسالت داد تا مردم را به بهشت بشارت دهد و از آتش جهنم بیمناک کند، از آن جایی که وظیفه مشترکی دارند، بنا براین همه برای تبشیر و انذار آمده اند.

۱۰. توکل بر خداوند

پیامبران الهی در مواقعی که به علت تعصب و لجاج مشرکان تلاش خود را در جهت هدایت آنان ناکام می یافتند هیچ گاه سست و خاموش نمی شدند؛ بر خدا توکل می نمودند و از او استعانت می جستند. هم چنان که در قرآن آمده است:

«إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُم مَا مِن دَابَّة إِلاَّ هُوَ آخِذُ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاط مُسْتَقِيم.» (سوره هود آیه ٥٦.) من بر الله که پروردگار من و شماست توکل کرده ام هیچ جنبنده ای نیست مگر این که او بر آن تسلط دارد؛ (اما سلطه ای با عدالت؛ چرا که) پروردگار من بر راه راست است.

۱۰. پیامبران، ناصحان دلسوز و هدایت گران مستمر

بارها خداوند در قرآن توجه به پیامبران گذشته می دهد با این بیان:

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِبْراهيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا.» (سوره مریم:۱۹، آیه: ٤١) در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو، و پیامبر (خدا) بود!.

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ مُوسى.» (همان ٥٢.) و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن.

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْماعيلَ.» (همان ٥٤) و در این کتاب (آسمانی) از اسماعیل (نیز) یاد کن.

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِدْريسَ.» (همان ٥٦) و در این کتاب، از ادریس (نیز) یاد کن.

«وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ.» (سوره ص : ۳۸ ، آیه : ۱۷) و به خاطر بیاور بنده ما داوود .

«وَ اذْكُرْ عَبْدَنا أَيُّوبَ.» (همان ٤١) و به خاطر بیاور بنده ما ایّوب را.

«وَ اذْكُرْ عِبادَنا إِبْراهيمَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ.» (همان ٤٥) و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را.

«وَ اذْكُرْ إِسْماعيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ.» (همان٤٨ .) و به خاطر بیاور اسماعیل و الیسع و ذا الکفل را.

«وَ اذْكُرْ أَخا عادٍ.» (سوره احقاف: ٤٦ ، آیه : ۲۱ .) (سرگذشت هود) برادر قوم عاد را یاد کن.

راه آنان همچنان زنده و پایدار است پس به راه آنان که پاینده است اقتدا کن: «فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ.» (سوره انعام: ٦ ، آیه : ۱۹) چون راه و صراط تمام پیامبران یکی است فرموده: به هدایت آنان اقتدا کن«فَبِهُداهُمُ اقْتَده.» (همان) هدایت آن ها امری است مستمر و این هدایت مستمر گاه به صورت سیره ابراهیم و گاه به روش حضرت موسی و به سنن حضرت عیسی و و گاه به صورت آداب و سنن دیگر پیامبران ظهور کرده و هم اکنون به روش و سیره حضرت رسول (ص) همواره می درخشد.

بنابراین پیامبران برای هدایت مردم بر کرسی اجبار و اکراه نمی نشستند، بلکه مربیان و ناصحان دلسوزی بودند که از سر عشق و صفا با آنان رفتار می کردند. قرآن می فرماید:

«أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ.» (سوره اعراف آیه ٦٨.) رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم.

۱۱. پیامبران، انسان های قدرتمند و بصیر

یکی از اوصاف بارز پیامبران الهی بصیرت در امور دینی و دنیایی است. در این رابطه قرآن می فرماید: «قُلْ هذِهِ سَبيلي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَني وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكينَ.» (سوره یوسف : ۱۲ ، آیه : ۱۰۸ .)

بگو: این راه من است من و پیروانم، و با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم! منزّه است خدا! و من از مشرکان نیستم!.»

خداوند پیامبرش را امر می کند که آئین و روش و خط خود را مشخص کند، بگوید راه و طریقه من این است که همگان را به سوی اللّه (خداوند واحد یکتا) دعوت کنم «قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ.» وسپس اضافه می‌کند: من این راه را بی‌اطلاع یا از روی تقلید نمی‌پیمایم، بلکه از روی آگاهی و بصیرت، خود و پیروانم و همه مردم جهان را به سوی این طریقه می‌خوانیم «عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي.» و دعوت به توحید که پایه ان از روی بصیره است را توسع داده است که تنها بر دوش من نیست بلکه کسانی که پیرو من هستند باید مردم را با بصیرت و اگاهی به سوی توحید دعوت کنند با محور تنزیه خداوند از هر گونه شرک و شریک: «عَلى بَصيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَني وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكينَ.» (همان .)

علامه طباطبائی (ره) در تفسیر این آیه چنین می‌فرماید: پس اینکه فرمود: «قُلْ هذِهِ سَبِيلِي.» اعلام راه اوست، و جمله «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصِيرَةٍ.» بیان راه اوست، و جمله «سُبْحانَ اللَّهِ.» جمله معترضه است که در آن خدا را تقدیس می‌کند، و جمله «وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» تاکید معنای دعوت به خدا و بیان این جهت است که این دعوت بسوی خدا دعوتی نیست که بهر طوری که شد صورت گیرد بلکه دعوتی است که بر اساس توحید خالص صورت می‌گیرد، و به هیچ وجه، از توحید بسوی شرك گرایش نمی‌کند.و اما اینکه فرمود: «أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي.» خواسته بفرماید: بار این دعوت تنها بدوش من نیست، بلکه بدوش کسانی هم که مرا پیروی کرده‌اند هست، پس با این جمله دعوت را توسعه و تعمیم داده و می‌فهماند با اینکه راه، راه رسول خدا (ص) است، لیکن بار دعوت به آن تنها بدوش آن جناب نیست. (گو اینکه از ظاهر خود آیه این توسعه و تعمیم فهمیده می‌شود) و لیکن سیاق دلالت می‌کند بر اینکه شرکت دادن پیروان، به این عمومیتی هم که از جمله «وَ مَنِ اتَّبَعَنِي.» استفاده می‌شود نیست، زیرا سبیلی که در آیه شریفه آمده همان دعوت با بصیرت و یقین بسوی ایمان محض و توحید خالص است و معلوم است که در چنین سبیلی تنها کسانی شرکت دارند که در دین مخلص برای خدا باشند و عالم به مقام رب العالمین و دارای بصیرت و یقین بوده باشند، و چنین نیست که هر کس که کلمه تابع رسول خدا (ص) بر او صادق بود او نیز شریك در این دعوت بوده باشد، و نیز چنین مقام مقامی نیست که حتی آن پیروان و مؤمنینی هم که خدا در آیه قبلی از مشرکینشان خواند و به غفلت از پروردگار و ایمنی از مکر او و اعراض از آیات او مذمتشان کرده بود به آن نائل شوند. (ترجمه المیزان، ج۱۱، ص: ۳۷۹.)

خداوند در قرآن ابراهیم و فرزندش اسحاق و نوه اش یعقوب(ع) را انسان هایی قدرتمند و با بصیرت معرفی می کند و می فرماید:

«وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ.» (سوره ص آیه ٤٥.) یاد بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب، صاحبان قدرت و بصیرت را.

۱۲. صبر و تحمل

خداوند، صابر بودن را از اوصاف اسماعیل، ادریس و ذوالکفل(ع) برمی شمارد و می‌فرماید:

«وَإِسْماعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ.» (سوره انبیاء آیه ۸۵.) و اسماعیل و ادریس و

ذوالکفل را (به یاد بیاور که) همه از صابران بودند.

از آن جا که انبیای الهی وظیفه ی دشوار متحول ساختن دل و جان آدمیان را به عهده داشتند، صبر و تحمّل، برای آنان خصیصه ای اجتناب ناپذیر بود.

پیامبران الهی گرفتار دشمنانی بودند که همه تلاششان این بود که اهداف آن ها محقق نشود، می خواستند در آرمان و اهداف و خواسته های پیامبران خلل وارد کنند و نگذارند خواسته های آنان عملی شود در نتیجه هیچ پیامبری مبعوث نشد که بدون رنج و مشقت خواسته های الهی اش را لباس عمل بپوشاند و اهدافش بدون زحمت محقق شود، چون پیامبران همواره با دشمنانی مستکبر و بی منطق و مفسد فی الارض روبرو بوده اند، اما در عین حال پیروز و شکست ناپذیر بودند، همیشه غالب ودشمن مغلوب بوده بدین جهت که آنها صابر بودند و صبر رمز کامیابی آنها است، همانطوری که قرآن پیامبر اسلام را این چنین امر می کند: «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ.» (سوره احقاف : ٤٦ ، آیه:۳۵) پس چنان که پیامبران اولو العزم شکیبایی ورزیدند، شکیبا باش.

صاحب تفسیر نمونه در ذیل این آیه چنین می گوید: ما معمولا از نقطه روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریك پیشین می‌نگریم و این نگرش که از آینده به گذشته است واقعیت‌ها را طور دیگری مجسم می‌کند ما باید خود را در آن روز تصور کنیم که پیامبر (ص) تك و تنها بود، هیچ نشانه‌ای از پیروزی در افق زندگی او به چشم نمی‌خورد، دشمنان لجوج برای نابودی او کمر بسته بودند، و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول این مبارزه قرار داشتند! پیوسته به میان قبائل عرب می‌رفت، و از آنها دعوت می‌کرد، اما کسی به دعوت او پاسخ نمی‌گفت سنگسارش می‌کردند آن چنان که از بدن مبارکش خون می‌ریخت، ولی دست از برنامه خود برنمی‌داشت آن چنان او را در محاصره اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قرار دادند که تمام راهها به روی او و پیروان اندکش بسته شد، بعضی از گرسنگی تلف شدند، و بعضی را بیماری از پای درآورد، یاران اندکش را شکنجه می‌دادند، شکنجه‌هایی که بر جان و قلب او می‌نشست.

روزهایی بر پیامبر گذشت که توصیف آن با بیان و قلم مشکل است، هنگامی که برای دعوت مردم به سوی اسلام به طائف آمد نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند بلکه آن قدر سنگ بر او زدند که خون از پاهایش جاری شد.

افراد نادان را تحریك کردند که فریاد زنند و او را دشنام دهند، ناچار به باغی پناه برد در سایه درختی نشست، و با خدای خودش این چنین راز و نیاز کرد:

«اللهم الیك اشکو ضعف قوتی، و قلة حیلتی، و هو انی علی الناس، یا ارحم الراحمین! انت رب المستضعفین، و انت ربی، الی من تکلنی؟ الی بعید یتجهمنی؟ ام الی عدو ملکته امری؟ ان لم یکن بك علی غضب فلا ابالی ...»

«خداوندا! ناتوانی و نارسایی خودم و بی‌حرمتی مردم را به پیشگاه تو شکایت می‌کنم، ای کسی که از همه رحیمان رحیم‌تری، تو پروردگار مستضعفین و پروردگار منی، مرا به که وا می‌گذاری؟ به افراد دور دست که با چهره درهم کشیده با من روبرو شوند؟ یا به دشمنانی که زمام امر مرا به دست گیرند؟

پروردگارا! همین اندازه که تو از من خشنود باشی مرا کافی است.» (سیره ابن هشام : ج ۲ ، ص :٦١.)

گاه ساحرش خواندند، و گاه دیوانه‌اش خطاب کردند، گاه خاکستر بر سرش ریختند، و گاه کمر به قتلش بستند و خانه‌اش را در میان شمشیرها محاصره نمودند.

اما با تمام این احوال هم چنان به صبر و شکیبایی و استقامت ادامه داد.

و سرانجام میوه شیرین این درخت را چشید، آئین او نه تنها جزیره عربستان که شرق و غرب عالم را در برگرفت، و امروز بانگ اذان که فریاد پیروزی او است هر صبح و شام از چهار گوشه دنیا، و در تمام پنج قاره جهان، به گوش می‌رسد.

و این است معنی «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ.»(سوره احقاف : ٤٦ ، آیه :٣٦)

و این است راه و رسم مبارزه با شیاطین و اهریمنان و طریق پیروزی بر آنان و نیل به اهداف بزرگ الهی...»

با اینحال چگونه عافیت‌طلبان می‌خواهند بدون شکیبایی و تحمل رنج و درد به اهداف بزرگ خود نائل شوند؟ (تفسیر نمونه، ج۲۱، ص: ٣٨٤.)

تحلیل و بررسی صفات مذکور

علت متصف بودن پامبران به اوصاف کمال و منزه بودن از هر نقصی به این دلیل می باشد:

۱. پیامبران باید از هر عیب و نقصی مبراء باشد تا باعث تنفر و رمیدگی مردم نشود. چون طبع و

سرشت هرانسانی تمایل به کمالات است.

۲. پیامبران از سایر افراد داناتر وکاملتر باشد، چون پیروی کردن داناترین مردم از کسی که به مقام او نمی رسد حتی اگر چنانچه در رتبه و فضیلت مساوی باشند، ترجیح بلا مرجح و قبیح است. (الوامع الالهیه : ص.)

۳. پیامبران توان قدرت هدایت و تمایل قلوب مردم راداشته باشد، چون هدف از ارسال پیامبر این است که نفوس مردم را کامل نماید لذا باید در صفات از آنان افضل باشد تا توان هدایت و تمایل قلوب آنان را به سوی خدا داشته باشند. (قواعدالمرام: ص ۱۲۷)

٤. پیامبران باید دارای آرامش و اطمینان قلب باشند، چون روح انسان همواره به کسی کشش دارد که هیچ گاه دچار لغزش نشده بلکه سابقه درخشانی باید داشت باشد.

صفات پیامبران از منظر عهدین

در کتاب مقدس از صفات وخصال نیک پیامبران خبری نیست و اگر هم است در عین حالی که بسیار کم و نادر است تحت شعاع تهمت های ناروا و ناپسند قرار گرفته است.

بدون تردید کتاب مقدس دچار دستخوش تحریف شیادان قرار گرفته است و برای گمراه کردن مردم چیزی کم نگذاشته اند و متاسفانه کتاب عهدین نه تنها برای پیامبران سخنی از صفات ثابت نمی‌کند بلکه آن ها را متصف به دورغ، نیرنگ، تجاوز و خدعه، و حتی زنا می کند.

بنابراین، کتاب مقدس، الهی بودنش جز یک ادعائی بیش نیست.

عهدین همه پیامبران را از لحاظ رعایت اصول اخلاقی و حفظ عصمت، و شرف انسانی در یک رتبه و درجه نمی داند چنانکه در زندگی ایشان دیدیم بعضی مرفه بودند و مدافع نظام وقت جامعه، و برخی، از مردم فقیر جامعه و تهیدست و پرخاشگر و ... بهرحال آنطور که کتاب عهدین نقل کرده مسلما خالی از تحریف نیست، داستانشان را بدون هر گونه تفسیری می‌بینیم:

مستی شراب

نوح مشغول زراعت شد، او اولین کسی بود که باغ انگور درست کرد. او از شراب آن نوشید و مست شد. درحالی‌که مست بود در چادر خود لخت شد. در این موقع، حام دید که پدرش

برهنه است. او رفت و دو برادر دیگر خود را که بیرون بودند، خبر کرد سام و یافث ردایی را بر دوش های خود انداختند و عقب‌عقب رفته پدر خود را با آن پوشاندند صورت آنها به طرف دیگر بود و بدن برهنه پدر خود را ندیدند وقتی نوح به هوش آمد، فهمید که پسر کوچکش چه کرده است پس گفت: کنعان ملعون باد. (سفر پیدایش :۹ ، ۲۰ -۲۶)

شهوت و زنا

لوط چون ترسید در صوغر زندگی کند، با دو دختر خود به طرف کوه رفت و در یک غار زندگی کردند. دختر بزرگتر به خواهرش گفت: پدر ما پیر شده و مرد دیگری در تمام دنیا نیست که با ما ازدواج کند تا بچّه‌دار شویم. بیا پدر خود را مست کنیم و با او همخواب شویم تا از او بچّه‌دار شویم. آن شب آنها آن‌قدر به او شراب دادند تا مست شد. سپس دختر بزرگتر با او همخواب شد. امّا لوط آن‌قدر مست بود که نفهمید چه اتّفاقی افتاده است روز بعد دختر بزرگتر به خواهرش گفت: من دیشب با پدرم همخواب شدم. بیا امشب هم او را مست کنیم و تو با او هم‌آغوش شو، به این ترتیب هریک از ما از پدرمان صاحب بچّه می‌شویم. پس آن شب هم او را مست کردند و دختر کوچک‌تر با او خوابید. باز هم او آن‌قدر مست بود که چیزی نفهمید.

به این ترتیب هر دو دختر از پدر خود حامله شدند دختر بزرگ پسری زایید و اسم او را موآب گذاشت. این پسر جدّ موآبیان امروز است. دختر کوچک هم پسری زایید و اسم او را بنی‌عَمی گذاشت. او جدّ عمونیان امروز است. (همان ۱۹ ، ۳۰-۳۸)

داستان اسحاق پسر ابراهیم در عهدین

اسحاق چهل ساله بود که با ربکا دختر بتوئیل (اَرامی از اهالی بین‌النهرین) و خواهر لابان ازدواج کرد. چون ربکا فرزندی نداشت، اسحاق نزد خداوند دعا کرد. خداوند دعای او را مستجاب فرمود و ربکا آبستن شد. ربکا دوقلو آبستن شده بود. قبل از اینکه بچّه‌ها به دنیا بیایند در شکم مادرشان برضد یکدیگر دست و پا می‌زدند. ربکا گفت: چرا باید چنین چیزی برای من اتّفاق بیفتد؟ پس رفت تا از خداوند بپرسد. خداوند به او فرمود: دو ملّت در شکم تو می‌باشند.

تو دو قوم را که رقیب یکدیگرند، به دنیا می‌آوری. یکی از دیگری قویتر خواهد بود. و برادر بزرگ خادم

برادر کوچک خواهد بود. وقت زاییدن او رسید. او دو پسر به دنیا آورد اولی سرخ‌رنگ و پوستش مانند پوستین، پُر از مو بود. اسم او را عیسو گذاشتند.

دوّمی وقتی به دنیا آمد، پاشنه عیسو را محکم گرفته بود. اسم او را یعقوب گذاشتند. اسحاق در موقع تولّد این پسرها شصت ساله بود.

پسرها بزرگ شدند. عیسو شکارچی ماهری شد و صحرا را دوست می‌داشت، ولی یعقوب مرد آرامی بود که در خانه می‌ماند اسحاق عیسو را بیشتر دوست می‌داشت چونکه از حیواناتی که او شکار می‌کرد می‌خورد، امّا ربکا یعقوب را بیشتر دوست می‌داشت.

یک روز وقتی یعقوب مشغول پختن آش بود، عیسو از شکار آمد و گرسنه بود. او به یعقوب گفت: نزدیک است از گرسنگی بمیرم. مقداری از آن آش قرمز به من بده. (به همین دلیل است که به او اَدوم یعنی قرمز می‌گویند.) یعقوب به او گفت: به این شرط از این آش به تو می‌دهم که تو حق نخستزادگی خود را به من بدهی. عیسو گفت: بسیار خوب، چیزی نمانده که از گرسنگی بمیرم. حق نخستزادگی چه فایده‌ای برای من دارد؟ یعقوب گفت: اول برای من قسم بخور که حق خود را به من دادی. عیسو قسم خورد و حق نخستزادگی خود را به یعقوب داد بعد از آن یعقوب مقداری آش عدس و نان به او داد. او خورد و نوشید و بلند شد و رفت. عیسو برای نخست زادگی خود بیشتر از این ارزش قایل نشد. (سفرخروج : ۲۵ ، ۱۹ - ۳٤)

..... اسحاق عیسوا را بیش از یعقوب دوست می داشت. چون موتش نزدیک شد عیسوا را خواست و فرمود تا شکاری بکند و خورشتی برای او بسازد تا او هم عیسوا را برکت (نبوت) بدهد ولی یعقوب به یاری رفقه مادر خود حیله و نیرنگی بکار برد و برکت (نبوت و سروری) را از اسحاق گرفت .... و فی الواقع او مبارک خواهد بود. (همان ۲۷)

....یعقوب بدستور فرشته خدا، لابان آرامی پدر زن خود را فریب داد، تمامی مواشی و اموال را برگرفت و بی انکه او را آگاه سازد به نزد اسحاق پدر خود گریخت. (همان ۳۱ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۲۰)

تجاوز به دختر یعقوب (ع)

شکیم به دینه دختر حضرت یعقوب (ع) تجاوز کرد، یعقوب فهمید که دخترش دینه، لکّه‌دار شده

است. امّا چون پسران او با گلّه رفته بودند، کاری نکرد تا آنها بازگردند. حمور، پدر شکیم به نزد یعقوب رفت تا با او گفت‌وگو کند. در همین موقع پسران یعقوب از مزرعه آمدند. وقتی از ماجرا باخبر شدند بشدّت ناراحت و خشمگین شدند. زیرا که شکیم به دختر یعقوب تجاوز کرده بود و به این وسیله به قوم اسرائیل توهین شده بود. حمور به ایشان گفت: پسر من شکیم عاشق دختر شما شده است. خواهش می‌کنم اجازه بدهید تا با او ازدواج کند. بیایید با هم قرارداد ببندیم تا دختران و پسران ما با هم ازدواج کنند. به این ترتیب شما می‌توانید در سرزمین ما بمانید و در هر جایی که می‌خواهید زندگی کنید. آزادانه به کسب و کار مشغول شوید و اموال فراوان برای خود به دست آورید.

سپس شکیم به پدر و برادران دینه گفت: شما این لطف را در حق من بکنید، در عوض هرچه بخواهید به شما خواهم داد. هرچه پیشکش و هر چقدر مهریه می‌خواهید من قبول دارم. شما فقط اجازه بدهید که من با دینه ازدواج کنم.

پسران یعقوب، چون شکیم خواهرشان دینه را لکّه‌دار کرده بود، به شکیم و پدرش حمور با حیله جواب دادند. آنها گفتند: ما نمی‌توانیم بگذاریم خواهرمان با مردی که ختنه نشده است، ازدواج کند. چون این‌کار برای ما ننگ است. ما فقط با این شرط می‌توانیم با شما موافقت کنیم و اجازه بدهیم که دختران و پسران ما با هم ازدواج کنند که شما هم مثل ما بشوید و تمام مردان شما ختنه شوند. آن وقت ما میان شما ساکن خواهیم شد و با شما یک قوم می‌شویم. امّا اگر شرط ما را قبول نکنید و ختنه نشوید، ما دخترمان را برمی‌داریم و اینجا را ترک می‌کنیم.

این شرط به نظر حمور و پسرش شکیم، پسند آمد آن مرد جوان به‌خاطر عشقی که به دختر یعقوب داشت برای انجام این شرط هیچ تأخیر نکرد. شکیم در بین فامیل خود از همه عزیزتر بود.

حمور و پسرش شکیم به محل اجتماع شهر که در دروازه شهر بود آمدند و به مردان شهر خود گفتند: این مردم با ما دوست هستند. بگذارید اینجا در بین ما زندگی کنند و آزادانه رفت و آمد نمایند. این سرزمین آن‌قدر بزرگ هست که برای هردوی ما کافی باشد. با دختران آنها ازدواج کنیم و دختران خود را به آنها بدهیم. امّا این مردم فقط به این شرط حاضرند در بین ما زندگی کنند و با ما یکی شوند، که تمام مردان و پسران ما مثل آنها ختنه شوند. در این صورت، آیا تمام دارایی آنها و هرچه را که دارند، مال ما نمی‌شود؟ پس بیایید موافقت کنیم که بین ما زندگی کنند. تمام مردم آن شهر با آنچه

حمور و شکیم گفتند موافقت کردند و تمام مردان و پسران ختنه شدند.

سه روز بعد، وقتی که مردان به‌خاطر ختنه شدن هنوز درد داشتند، دو پسر یعقوب، شمعون و لاوی (برادران دینه) شمشیر خود را برداشتند و بدون خبر به شهر حمله کردند و تمام مردان را کشتند. آنها حمور و پسرش شکیم را هم کشتند و دینه را از خانه شکیم بیرون آوردند و رفتند.

بعد از این کشتار، پسران دیگر یعقوب شهر را غارت کردند تا انتقام خواهرشان را که لکّه‌دار شده بود، بگیرند. آنها گلّه‌های گوسفند و گاو و الاغ و هرچه که در شهر و مزرعه بود، برداشتند. آنها تمام چیزهای قیمتی را برداشتند و زنان و بچّه‌ها را اسیر کردند و هرچه در خانه‌ها بود، بردند.

یعقوب به شمعون و لاوی گفت: شما مرا به دردسر انداختید. حالا کنعانیان و فرزیان و تمام کسانی‌که در این سرزمین هستند از من متنفّر خواهند شد. من یاران زیادی ندارم. اگر همه آنها با هم متّحد شوند و به من حمله کنند، تمام ما نابود خواهیم شد.(همان، ۳٤.)

... وقتی یعقوب در آنجا سکونت داشت، رئوبین با بلهه یکی از صیغه‌های پدر خود همخواب شد و یعقوب این موضوع را فهمید. (همان ۳۵ ، ۲۲)

یهودا فرزند یعقوب برای پسرش عروسی بنام تامار آورد چندی گذشت و پسرش مرد. یهودا و تامار باهم جمع شدند و تامارا دو پسر آورد. (همان ۳۸)

همبسترشدن حضرت داود با زن نامحرم

یک روز، بعد از ظهر داود از بستر برخاست و به پشت‌بام کاخ رفت و به قدم زدن پرداخت. از روی بام نظرش بر زنی افتاد که حمام می‌کرد. آن زن زیبایی فوق‌العاده‌ای داشت. داوود کسی را فرستاد تا بداند که آن زن کیست و معلوم شد که او بتشبع، دختر الیعام و زن اوریای حِتّی است. پس داوود قاصدان را فرستاد و آن زن را به حضورش آوردند و داوود با او همبستر شد. (قبل از اینکه بیاید، مراسم پاکیزگی بعد از عادت ماهانه را انجام داده بود.) سپس به خانه خود رفت. پس از مدّتی پی برد که حامله است. پس قاصدی نزد داوود فرستاد تا حاملگی‌اش را به او خبر بدهد.

آنگاه داود به یوآب پیام فرستاد و از او خواست که اوریا را به نزد او بفرستد. هنگامی‌که اوریا آمد، داوود از حال یوآب و سپاه او و وضع جنگ جویا شد. بعد به اوریا گفت که به خانهٔ خود برود و شست‌وشو

کند و هدیه‌ای هم برای او به خانه‌اش فرستاد. امّا اوریا به خانهٔ خود نرفت و در پیش دروازه کاخ با سایر خادمان پادشاه خوابید. چون داوود باخبر شد که اوریا به خانه خود نرفته است، او را به حضور خود خواسته گفت: تو مدّت زیادی از خانه‌ات دور بودی، پس چرا دیشب پیش زنت به خانه نرفتی؟

اوریا جواب داد: آیا رواست که صندوق خداوند، مردم اسرائیل و یهودا، سرورم یوآب و سپاه او بیرون در دشت بخوابند و من به خانه خود بروم و با همسرم بخورم و بنوشم و همخواب شوم. به جان شما سوگند که هرگز این کار را نمی‌کنم.

داوود گفت: امروز هم همین جا بمان و فردا دوباره به اردوگاه برو. پس اوریا آن روز هم در اورشلیم ماند. داوود او را برای شام دعوت نمود و او را مست کرد. اوریا آن شب نیز به خانه خود نرفت و با خادمان پادشاه خوابید.

فردای آن روز داوود نامه‌ای به یوآب نوشت و به وسیله اوریا برای او فرستاد. متن نامه به این قرار بود: اوریا را در صف اول یک جنگ سخت بفرست و خودت عقب‌نشینی کن و بگذار تا او کشته شود. (سموئیل دوم : ۱۱ ، ۲-۱۵.)

فرزند داود با خواهرش همبستر می شود

امنون فرزند داود با خواهرش تامارا همبستر شد وچون به دست ابشلوم برادرش کشته شد داود سخت بر او گریست. (همان ۱۳)

.... پس چادری برای ابشالوم به پشت بام برپا کردند و ابشالوم درحالی‌که همه مردم اسرائیل تماشا می‌کردند وارد چادر شد و با همه صیغه‌های پدر خود همبستر شد. (همان ١٦ ، ٢٢).. پس از فوت او حضرت داود (ع) بسیار غمگین شد و به اتاق بالای دروازه رفت و گفت: ای فرزندم، ابشالوم، ای پسرم ابشالوم! ای کاش من به جای تو می مردم! ای ابشالوم، فرزندم، پسرم ! (همان ۱۸ ، ۳۳)

یوآب باخبر شد که پادشاه برای ابشالوم گریه می‌کند و سوگوار است. چون مردم شنیدند که پادشاه به‌خاطر پسرخود بسیار غمگین است، پیروزی آن روز به اندوه تبدیل شد. سربازان همه به آرامی وارد شهر شدند، مانند سپاهی که شکست خورده باشد. پادشاه روی خود را پوشاند و با صدای بلند گریه کرد و گفت: آه ای پسرم، ابشالوم! وای پسرم، ابشالوم!

آنگاه یوآب به کاخ پادشاه آمد و به او گفت: امروز تو همه را خجالت دادی. همین مردم بودند که زندگی تو، پسران، دختران، زنان و صیغه‌هایت را نجات دادند. تو دشمنان خود را دوست داری و از کسانی‌که به تو محبّت دارند نفرت داری. حالا به ما ثابت شد که مأموران و خدمتکارانت پیش تو هیچ ارزشی ندارند. امروز فهمیدیم که اگر ابشالوم زنده بود و همهٔ ما کشته می‌شدیم تو شاد می‌شدی به هر صورت حالا برخیز و بیرون برو با مردم با مهربانی صحبت کن. اگر این کار را نکنی به خدا قسم که تا شب یک نفر هم برایت باقی نمی‌ماند و این برایت مصیبتی خواهد بود که در عمرت ندیده باشی. (همان ۱۹ ، ۱-۸)

سلیمان هفتصد زن دارد

سلیمان به جز دختر فرعون، زنان بیگانهٔ فراوانی را دوست می‌داشت. او با زنانی از موآب، عمونیان، اَدومیان، صیدونیان و حِتّیان ازدواج کرد، یعنی از ملّت‌هایی که خداوند به قوم اسرائیل گفته بود، با آنها ازدواج نکنید و آنها نیز با شما ازدواج نکنند، زیرا آنها به یقین قلبهای شما را به سوی خدایان خویش خواهند گردانید او هفتصد همسر که همه از شاهزادگان بودند و سیصد صیغه برای خود گرفت و همسرانش قلب او را از خداوند بازگرداندند. هنگامی‌که سلیمان پیر شد، ایشان او را به سوی ستایش خدایان بیگانه کشاندند. او به خداوند خدای خود مانند پدرش داوود وفادار نبود.

سلیمان عَشتورَت، خدای صیدونیان و مِلکُوم خدای منفور عمونیان را ستایش می‌کرد. پس سلیمان آنچه را که در چشم خداوند پلید بود، انجام داد و مانند پدرش داوود، کاملاً خداوند را پیروی نکرد.

در کوه شرق اورشلیم مکانی برای پرستش کموش، خدای نفرت‌انگیز موآب، و مکانی برای پرستش مولِک، خدای نفرت‌انگیز عمونیان ساخت. او همچنین برای همسران بیگانه خود پرستشگاه هایی ساخت که در آنها برای خدایان خود بُخور می‌سوزاندند و قربانی می‌کردند. آنگاه خداوند از سلیمان خشمگین شد، زیرا دل او از خداوند خدای اسرائیل، خدایی که دو بار بر او ظاهر گشته بود، منحرف شد. به او در این موارد فرمان داده بود که نباید به دنبال خدایان دیگر باشد، امّا او فرمان خداوند را بجا نیاورد. پس خداوند به سلیمان گفت: چون اندیشهٔ تو چنین بوده است و پیمان و فرمانهای مرا که به تو داده بودم، نگاه نداشتی. (پادشاهان اول : ۱۱،۱-۱۰.)

بی اعتمادی پیامبران به خداوند:

خداوند به موسی و هارون فرمود: چون شما به من اعتماد نکردید و در نزد قوم اسرائیل به قدّوسیّت من احترام نگذاشتید، بنابراین شما آنها را به آن سرزمینی که به آنها وعده دادم، راهنمایی نمی‌کنید. (اعداد: ۱۲، ۲۰.)

خداوند به موسی فرمود: بر سر کوه عباریم برو و از آنجا سرزمینی را که به قوم اسرائیل داده‌ام، ببین. پس از آن که آن را دیدی، تو نیز مانند برادرت هارون، خواهی مرد. زیرا هردوی شما هنگامی که قوم اسرائیل در مریبه علیه من شورش کردند، در بیابان صین از اوامر من سرپیچی کردید و شما نخواستید قدرت مقدّس مرا در حضور قوم تصدیق کنید. (همان ۲۷ ، ۱۳ -۱٤.)

در همان روز خداوند به موسی فرمود: به کوهستان عباریم، واقع در سرزمین موآب، مقابل شهر اریحا برو و از کوه نِبو بالا برو و سرزمین کنعان را که من به مردم اسرائیل خواهم داد بنگر. تو در آن کوه، همان‌طور که برادرت در کوه هور درگذشت جان خواهی سپرد، زیرا هردوی شما در حضور قوم اسرائیل، کنار چشمه مریبه قادش، واقع در بیابان صین، حرمت مرا نگاه نداشتید. آن سرزمینی را که به قوم اسرائیل می‌دهم از دور می‌بینی، امّا وارد آن نخواهی شد. (تثنیه: ۳۲ ، ٤۸ -۵۲.)

نیرنگ ودروغ پیامبران به همدیگر:

در آن زمان نبی پیری در بیت‌ئیل زندگی می‌کرد. پسرهایش آمدند و برای او تعریف کردند که نبی یهودا در آن روز در بیت‌ئیل چه کرده و به یربعام پادشاه چه گفته است. پدر ایشان پرسید: از چه راهی رفت؟ پسرانش به او نشان دادند نبی‌ای که از یهودا آمده بود، از چه راهی بازگشت. پس به پسرانش گفت: الاغ مرا حاضر کنید. پسرانش الاغ را حاضر کردند و او سوار شده و به دنبال مرد خدا به راه افتاد و او را که در زیر درخت بلوطی نشسته بود، پیدا کرد و از او پرسید: آیا تو مرد خدا اهل یهودا هستی؟ او پاسخ داد: من هستم به او گفت: با من به خانه بیا و غذا بخور. مرد خدا گفت: من نمی‌توانم بر گردم و به خانه تو بیایم و نمی‌توانم آنجا نان بخورم و آب بنوشم. زیرا خداوند به من امر کرده است: تو نباید آنجا نان بخوری یا آب بنوشی و از راهی که آمده‌ای بازگردی.

آنگاه نبی پیر بیت‌ئیل به او گفت: من نیز مانند تو نبی هستم و فرشته از طرف خداوند به من گفت که تو

را با خود به خانه ببرم و از تو پذیرایی کنم. امّا نبی پیر دروغ می‌گفت.

پس او به خانه نبی پیر رفت و در خانه‌اش نان خورد و آب نوشید. هنگامی‌که آنها بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند بر نبی پیری که او را بازگردانده بود آمد. نبی پیر فریاد برآورد و به نبی اهل یهودا گفت: خداوند می‌فرماید چون تو از کلام خداوند سرپیچی کردی و دستورات خداوند خدایت را نگاه نداشتی، چون تو بازگشتی و در آنجا نان خوردی و آب نوشیدی درحالی‌که او به تو گفت: 'نان نخور و آب ننوش پس بدن تو در گورستان نیاکانت به خاک سپرده نخواهد شد.

بعد از صرف غذا، نبی پیر الاغ نبی یهودا را حاضر کرد. نبی یهودا سوار شده به راه خود رفت. امّا در راه شیری به او حمله کرد و او را کشت. جسد او در جاده افتاده بود و الاغ و شیر در کنارش ایستاده بودند. مردمی که از آنجا می‌گذشتند، جسد را در راه و شیری که در کنارش بود، دیدند. پس به شهری که نبی پیر زندگی می‌کرد، خبر آوردند.

هنگامی‌که نبی پیر شنید، گفت: این نبی از فرمان خداوند سرپیچی کرد، پس خداوند شیر را فرستاد تا به او حمله کند و او را بکشد. (.همان ۱۳، ۱۱-۲۶ .)

..... خداوند متعال به مردم اورشلیم چنین گفت: به آنچه انبیا می‌گویند گوش ندهید، چون آنها به شما امید واهی می‌دهند. آنها تصوّرات خودشان را به شما می‌گویند، نه آنچه من به آنها گفته‌ام. آنها به مردمی که به پیام من گوش نداده‌اند، پیوسته می‌گویند که همه‌چیز به خوبی پیش می‌رود. آنها به آدمهای سرسخت که سخنان مرا باور نکرده‌اند می‌گویند که هیچ بلایی بر آنها نازل نخواهد شد. من گفتم: هیچ‌یک از این انبیا آن‌قدر به خداوند نزدیک نبود که بتواند افکار او را درک کند. هیچ‌یک از آنها پیام او را نشنیده و نفهمیده و توجهی به سخنان او نکرده است. خشم او مثل توفان و تندبادی است که برفراز سر شریران می‌خروشد. این توفان تا وقتی آنچه منظور نظر خداوند است صورت نگیرد، فروکش نخواهد کرد. در آینده‌ای نزدیک، مردم این را به طور واضح خواهند فهمید.

خداوند گفت: من این انبیا را نفرستادم، ولی آنها خودسرانه رفتند، من به آنها پیامی ندادم، ولی بدون موافقت من به اسم من سخن گفتند. اگر آنها از نیّات من آگاه بودند، در آن صورت می‌توانستند پیام مرا به قوم من اعلام کنند و آنها را از راههای ناراست و زندگی پر گناهشان بازگردانند.

من خدایی هستم که در همه‌جا حاضرم و محدود به محل خاصی نیستم. هیچ‌کس نمی‌تواند خود را

از من پنهان کند تا من او را نبینم. آیا نمی‌دانید که من در همه‌جا در آسمان و زمین حضور دارم؟ من می‌دانم آن انبیا به دروغ چه چیزهایی در نام من گفته‌اند و ادّعا می‌کنند که در خواب آن پیامها را از من دریافت کرده‌اند. تا کی این انبیا با دروغ‌هایشان به گمراه کردن قوم من ادامه خواهند داد؟ آنها فکر می‌کنند با خواب‌هایی که بیان می‌کنند خواهند توانست قوم مرا وادار کنند تا نام مرا فراموش کنند، همان‌طور که پدرانشان مرا فراموش کردند و به بعل روی آوردند. نبی‌ای که خوابی می‌بیند باید بگوید که پیام او فقط یک خواب بوده، ولی نبی‌ای که از من پیامی گرفته، باید با امانت آن پیام را بازگو کند. در برابر گندم، کاه چه ارزشی دارد؟ پیام من آتش است و مثل پتکی که سنگ‌ها را خرد می‌کند. من برضد انبیایی هستم که گفته‌های یکدیگر را می‌دزدند و آنها را به جای پیام من اعلام می‌کنند. من همچنین برضد انبیایی هستم که حرفهای خود را از قول من بیان می‌کنند. (ارمیا : ۲۳ ، ۱۵ -۳۲ .)

ازدواج یوشع (ع) با زن فاحشه

زنا گناهی بزرگ و نابخشودنی است چنانکه در فرمان هفتم احکام دهگانه زنا را حرام می داند. (خروج :۲۰ ، ۱۷.) و کسی که مرتکب آن شود، محکوم به قتل است. (تثنیه :۲۲ ، ۲۲.) اما در عین حال می بینیم خداوند به حضرت یوشع (ع) چنین امر می فرماید:

برو با یک زن فاحشه ازدواج کن. آن زن به تو خیانت خواهد کرد و فرزندانی هم که برای تو خواهد زایید، مانند او خواهند بود. به همین طریق قوم من مرا ترک کرده و به من خیانت نموده است. (هوشع : ۱ ، ۲) .. خداوند به من فرمود: برو و عشق خود را به همسرت نشان بده، هرچند که او معشوق مرد دیگری است و زنا کار می‌باشد، تو باید او را همان‌طور که من بنی‌اسرائیل را با وجود اینکه خدایان دیگر را پرستش می‌کنند و نان های کشمشی را به آنها تقدیم می‌کنند، دوست می‌دارم، دوست بداری.(همان .۳،۱.)

وقتی که این همه تهمت های ناروا به پیامبران الهی دیده می شود کلا سلب اعتماد می شود اگر چنانکه جاهایی هم از اوصاف پیامبران ذکر کرده چون سیاه و تیره گی گناه دیگر جائی برای تامل نمی گذارد و آنچه که به ذهن انسان در مرحله اول از پیامبران می رسد همان نکات منفی آنهاست. و باید از پیروان کتاب مقدس این سوال را کرد وقتی که پیامبران خدا را آلوده به گناه معرفی می کنید و اعتماد

انسان ها را سلب می کنید، چگونه این پیامبران می توانند هادی مردم باشند؟!!!! و در ضمن باید به پیروان کتاب مقدس هدف از بعثت را باردیگر این چنین باید گفت:

خداوند حکیم است و این حکمت اقتضا میکند که آفرینش این جهان هدفمند باشد و هدف از آفرینش انسان این است که با انجام دادن افعال اختیاری مسیر تکامل به سوی کمال نهایی بپیماید کمالی که از راه اختیار بدست نمی آید اما این اختیار بشر را در دو راهه قرار داده تا زمینه انتخاب و گزینش برای وی فراهم شود طبعا یک راه به سوی سعادت (بالاصاله) که مورد اراده الهی است واقع می شود و یک راه آن به شقاوت خواهد بود که بالتبع است.

این اختیار و انتخاب صحیح در گروه معرفت و شناخت صحیح میسر می شود.

آگاهی های برخواسته از عقل و حس به جهت محدود به دنیا بودن، در پاسخ به نیاز های انسانی و رساندن انسان را به کمال سعادت کافی نیست، در نتیجه نیاز به ارسال رسل می باشد.

و وقتی که خداوند پیامبرانی را ارسال کند برای هدایت مردم و آلوده بودن آنها به گناه و معصیت با حکمت خدا سازگاری ندارد به جهت این که یا واجب است اطاعت کردن پیامبران الهی یا خیر. اگر اطاعت واجب نباشد نقض غرض پیش می آید و اگر اطاعت واجب باشد این با حکمت پروردگار سازگاری ندارد، با توجه به این که اگر پیامبری در یک مقطعه ای از عمرش گناه بکند همین کافی است برای سلب اعتماد.

اینها بخشی از موارد توهین آمیز در مورد انبیای الهی در کتاب مقدس است اما قرآن علاوه بر تأکید بر عصمت پیامبران، آنان را با اوصاف صالحین یعنی بندگان شایسته خدا بسیار ستوده است.

نتیجه گیری:

از نظر اسلام و قرآن همه پیامبران الهی هم در مقام دریافت وحی و هم در مقام ابلاغ آن و همچنین عمل به دستورات دین، معصوم می‌باشند و گناه و معصیت حتی سهو و نسیان در آنها راه ندارد؛ از این جهت پیامبران الهی کامل‌ترین انسان عصر خود و به عنوان الگوی کامل برای امت خود و حتی آیندگان بوده‌اند.

اما از دیدگاه کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان، پیامبران خدا فقط در دریافت وحی معصومند و در عمل امکان صدور هر گناهی حتی کفر از آنها وجود دارد.

نتیجه اینکه از دیدگاه اسلام و قرآن انبیاء الهی دارای صفات و ویژگی‌های اخلاقی و عقلی مانند شجاعت، سیاست، عصمت و... را دارا هستند و هیچ کس با آنها قابل مقایسه نیستند.

کتابنامه

قرآن کریم

ابن فارس، معجم مقایس فی اللغه، دار الفکر، بیروت، ١٤١٨ه ق.

ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث والاثر، اسماعیلیان، قم، ١٣٦٧، ه، ش.

ابن هشام، السیرة النبویة، دار المعرفة، بیروت، (بی تا)

ابن میثم بحرانی، قواعد المرام، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ١٤٠٦ ه ق.

ناصر مکارم و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ١٣٥٣، ه ش.

راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، المکتبة المرتضویة، تهران، (بی تا)

لاهیجی، عبدالرزاق، گوهر مراد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٢، ه ش.

سیوری، مقداد بن عبدالله، اللوامع الالهیة، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ١٣٨٠، ه ش.

سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، منشورات الرضی، قم، (بی تا)

طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه اعلمی، بیروت، ١٣٩٣، ه ق.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی علوم القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ١٣٧٩، ه ق.

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ١٤٠٩، ه ق.

عبدالله، جوادی آملی، تفسیر موضوعی، قم، نشر اسراء.

توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، مرکز جهانی علوم اسلامی، قم، ١٣٨٥، ه ش.

مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، دار الکتب العلمیة، بیروت، ١٤٣٠، ه ق.

داود پناه، ابوالفضل، انوار العرفان فی تفسیر القرآن، کتابخانه صدر، تهران، ١٣٧٤، ه ش.